

سی بن مهدی جوهری می گوید: سال 268، به قصد حج از شهر و دار خود خارج شدم و ضمناً قصد تشریف به مدینه منوره را داشتم، زیرا اثری از حضرت به دست آمده بود.

در بین راه مرضی شدم و وقتی که از فید (منزلی در بین راه کوفه و مکه) خارج شدم، علی زادی به خوردن ماهی و خرما پرداخته بودم.

تا آن که وارد مدینه شدم و برادران خود (شعیبان) را ملاقات کردم.

ایشان مرا به ظهور آن حضرت در صاریا بشارت دادند.

لذا به صاریا رفتم.

وقتی به آن جا رسیدم، کاخی را مشاهده کردم و دادم تعدادی بزماده، داخل قصر می گشتند.

در آن جا توقف کرده و منتظر فرج بودم، تا آن که نماز مغرب و عشاء را خواندم و مشغول دعا و التماس برای زارت حضرت بقیة الله ارواحنا فدا بودم.

ناگاه دادم بدر، خادم حضرت ولی عصر (ع) صدا می زند: ای سی بن مهدی جوهری داخل شو.

تا آن صدرا را شنیدم، تکبیر و تهلیل گویند با حمد و ثنای الهی به طرف قصر پناه افتادم.

وقتی به حساط قصر وارد شدم، دادم سفره ای را پهن کرده اند.

خادم مرا بر آن سفره دعوت کرد و گفت: مولای من فرموده اند هر چه را در حال مرض دوست داشتی (وقتی که از فید خارج شدی)، از این سفره بخور.

این مطلب را که شنیدم با خود گفتم: این دلیل و برهان که مرا از چواری که قبلاً در دلم گذشته، خبر بدهند، مرا کافی است، معنی آن می کنم که آن بزرگوار، امام زمان من هستند.

بعد از آن با خود گفتم: چطور بخورم و حال آن که مولای خود را هنوز ندیده ام؟ ناگاه شنیدم که مولا می فرمودند: ای سی، از غذا بخور که مرا خواهی دید.

وقتی به سفره نگاه کردم، دادم که در آن ماهی تازه پخته هست، به طوری که هنوز از جوش نرفتاده و خرما بی در یک طرف آن گذاشته اند.

آن خرما شبیه به خرماهای خودمان بود.

کنار خرما، شیر بود.

با خود فکر کردم که من مرضی هستم.

چطور می توانم از این ماهی و خرما و شیر بخورم؟ ناگاه مولا می صدا زدند: آیا در آنچه گفته ام شک می کنی؟ مگر تو بهتر از ما منافع و مضرات را می شناسی؟ وقتی این جمله حضرت را شنیدم، گریه و استغفار نمودم و از تمام آنچه که در سفره بود، خوردم.

عجیب آن که از هر چه زیر می داشتم، جای دستم را در آن نمی دیدم، معنی گویند از آن، چه زی بر نداشته ام.

آن غذا را از تمام آنچه در دنیا خورده بودم، لذت نمی دیدم.

آن قدر خوردم که خجالت کشیدم، اما مولا می صدا زدند: ای سی، حاکم و بخور، زیرا که این غذا از غذاهای بهشت است و دست مخلوقات به آن نرسیده است.

من هم خوردم و هر قدر می خوردم، سیر نمی شدم.

عرض کردم: مولای من، دیگر مرا بس است.

فرمودند: به نزد من بیا.

با خود گفتم: با دست نشسته چطور به حضور ایشان مشرف شوم؟ فرمودند: ای سی می خواهی دست خود را از چه چواری بشوی؟ این غذا که آلودگی ندارد.

دست خود را بوسیدم، دادم که از مشک و کافور، خوشبوتر است.

به نزد آن بزرگوار رفتم.

دادم نوری ظاهر شد که چشمم خیره شد و چنان به بت حضرت مرا گرفت که تصور کردم هوش از سرم رفته است.

آن بزرگوار ملاطفت کردند و فرمودند: ای سی، گاهی برای شما امکان پیدا می شود که مرا زارت نما، این به خاطر آن است که تکذیب کنندگانی می گویند امام شما کجا است؟ و در چه زمانی وجود دارد؟ و چه وقت متولد شده؟ چه کسی او را دیده و آنچه چواری از طرف او به شما رسیده؟ او چه چواری را به شما خبر داده و چه معجزه ای برایتان آورده؟ معنی به خاطر این که آنها این سخنان را می گویند، ما خود را گاهی اوقات برای بعضی از شما ظاهر می کنیم، تا آن که از این سخنان، شکی به قلب شما راه پیدا نکند، والا حکم و تقدیر خدا بر آن است که تا زمان معلوم (ظهور حضرت) کسی ما را نبیند.

بعد از آن فرمودند: واللّه، مردم، ام المؤمنین (ع) را ترک نمودند و با او جنگ کردند، و آن قدر به آن حضرت

ن رنگ زدند تا او را کشتند.

با پدران من ن ز چن کردند و ا شان را تصدیق نکردند و آنان را ساحر و کاهن دانستند و مرتبط با اجنه گفتند، پس ا بن امور درباره من تازگی ندارد.

سپس فرمودند: ای سی، دوستان ما را به آنچه ددی خبر ده، و مبادا دشمنانمان را از ا بن امور آگاه کنی.

عرض کردم: مولاجان، دعا کند خدا مرا بر د بن خود ثابت بدارد.

فرمودند: اگر خدا تو را ثابت نمی داشت، مرا نمی ددی، پس برو، چون با ا بن دل و برهان که آن را ملاحظه کردی به رشد و هدایت رسیده ای.

بعد از فرمایش حضرت، در حالی که خدا را به خاطر ا بن نعمت شکر می کردم، خارج شدم

کمال الد بن ج 2، ص 16، س 20